

افسانه‌های خسرو و شیرین و شیوه سخن نظامی

داستان دلاویز خسرو و شیرین یکی از مشهورترین افسانه‌های کهن ادب پارسی و یکی از شاهکارهای کم نظیر فارسی است که برای نخستین بار فردوسی طوسی در شاهنامه از آن یاد کرده است .

با توجه به داستانهای شاهنامه و ترتیبی که در فهرست آثار وی دیده می‌شود و چنانکه از قرائن برمی‌آید فردوسی اشدّ مزبور را در سن شصت و پنج سالگی سروده و پیش از آنکه شاعر بشرح داستان دل‌انگیز خسرو و پرویز بپردازد در ضمن شرح پاره‌ای وقایع و رویدادهای دوران خسرو پرویز درگذشت فرزند دل‌بند خود که در این روزگاران و در سن سی و هفت سالگی روی در نقاب خاک کشیده اظهار تأسف می‌کند و از مرگ نا بهنگام این جوان ناکام سخت غمناک و پریشان احوال می‌شود و چنین می‌سراید :

مرا سال بگذشت بر شصت و پنج نه نیکو بود گر بیسازم به گنج
مگر بهره بر گیرم از پند خویش بر اندیشم از مرگ فرزند خویش
مرا بود نوبت بر رفت آن جوان ز درنش منم چون تنی بی روان
مرا شصت و پنج و وراسی و هفت نهرسید از این پیر و تنها بر رفت (۱)
گفتارهای فردوسی در شاهنامه در ذکر رویدادهای گوناگون تاریخی و پهلوانی بملت آنکه آنها را از راویان و مأخذ مختلف جمع‌آوری کرده در حالی که مسلسل واد می‌نماید هر کدام داستانی مستقل بشمار میرود .

اغلب این گفتارها بصورت نوول و داستانی جدا از داستان بزرگ سروده و پرداخته شده و در عین جدائی و پراکندگی هر کدام از یکدیگر، شاعر چیرم دست آن داستانها را طوری با استادی بهم پیوسته که جدائی هر قسمت که حاوی شرح زندگانی شاهان و پهلوانان و حوادث روزگار آنانست ظاهراً کمتر بچشم می‌خورد در حالی که شاهنامه فردوسی شامل داستانهای جذاب و دل‌انگیز مستقل است .

با توجه بنظم و ترتیبی که در شاهنامه فردوسی از لحاظ زمان و فهرست مطالب منظوم آن در شرح وقایع پی در پی تاریخی دیده می‌شود میتوان باین

نتیجه رسید که فردوسی در هنگام سرودن داستان شیرین و خسرو چنانکه خود در آغاز داستان اشاره کرده بیش از شصت و پنج سال داشته است.

فردوسی در این روزگاران در اثر رسیدن بمرز کهولت و آستانه پیری مردی کامل عیار و پیری سردو گرم چشیده و روشن ضمیر و وارسته بود که احساسات عاشقانه و خصوصیات روحی عنفوان جوانی در او کم کم رو بخاموشی گرائیده بود. از این رو در مقام مقایسه با داستانهای رستم و سهراب و بیژن و منیژه فردوسی در آفرینش مضامین و ترکیبات این منظومه کمتر مجال هنر نمائی داشته و بالنتیجه شورانگیزی و جذابیت نظامی گنجوی را که شیوه‌های خاص و دلپذیر در مثنوی سرایی دارد در مثنوی معروف شیرین و خسرو وی دارا نیست.

هر چند داستانهای رستم و سهراب و بیژن و منیژه را نیز فردوسی با توجه بقرائنی چنانکه گفتیم در سنین کهولت سروده است.

فردوسی پس از سرودن منظومه‌های رستم و سهراب و داستان شورانگیز سیاوش و کشته شدن وی از سنین عمر خود یاد می‌کند و بروزگار گذشته افسوس می‌خورد و می‌گوید:

کسی را که سالش بدو سی رسید امید از جهانش بیاید برید
فردوسی از فرارسیدن شصت سالگی و ناتوانی و پراکندگی مال و ناگواری
احوال خود شکایت می‌کند و همین شکستگی که بعد درست می‌ارزد سبب بوجود
آوردن شاهکارهای حماسی دیگر از طبع سخن آفرین اومی شود.
فردوسی در این زمان افسوس بر دوران جوانی و شادابی می‌خورد
ومی گوید:

دریغ آن گل و مشک و خوشاب سی همان تیغ برنده پارسی
آنگاه آرزو می‌کند که خداوند روزگار زندگانی او را بدان حد برساند
که بتواند داستانهای حماسی را پایان برساند (۱).

اسلوب سخن فردوسی در آفرینش مضامین بلند آسمانی و بدایع ترکیبات
در آثار رزمی حماسی در نوع خود بی‌بدیل است و هرگز نمی‌توان آن قدرت نمائی و
بلاغت کلام و شیوایی سخن را در داستان سرایی و صحنه آرائی‌ها نادیده انگاشت.
بویژه آنکه فردوسی مضمون پر داز در این شیوه سخنوری حق استادی و
پیش کسوتی بر بسیاری از اکابر گویندگان و شعرای بعد از خویش را داراست
و نام او همواره بعنوان یکی از چهره‌های تابناک سرفرازان ایران بر فراز کاخ رفیع

سخن جاویدان پارسی می‌درخشد و شاهنامه‌وی نیز نه تنها در شمار بزرگترین شاهکارهای حماسی جهانست بلکه یکی از ارزنده‌ترین اسناد ملی و تاریخی و افتخارات فراموش‌نشدنی است که بسیاری از حوادث دلپذیر و شگرف روزگاران باستان را با جلوه‌ای درخورستایش ابدی نگاهداشته و در قالب اشعاری فاخر و ایباتی سرمدی و ارزنده گنجینه‌ای جاودانی از زبان و فرهنگ باستانی برای ما پدید آورده است.

چنانکه می‌دانیم مهمترین مأخذ فردوسی در فراهم آوردن این حماسه بزرگ ملی شاهنامه «ابو منصور» است و برخی از داستانهای پراکنده را هم که در متن شاهنامه با سلوب جالب و دلکش آورده با توجه بروایات شفاهی امرای زمان و دهقانان با فضیلت و دقت و مأخذ موجود در زمان خود به رشته نظم کشیده است.

چنانکه در داستان خسرو شیرین نیز بهمین شیوه روی آورده است. خسرو پرویز سالها پیش از آنکه بسلطنت برسد هنگامی که نوجوانی دلیر و هوشمند بوده شبی در عالم رؤیا خود را بدام دل‌داری شیرین نام گرفتار دید و در آن حال وی را به مرکب رهوار «شبدیز» و «تخت طاقدیس» و رامشگری «باربد» نام نوید دادند.

بامدادان خسرو داستان خواب خوش خود را بیکى از نزدیکترین ندیمان خود که شاپور نام داشت گفت و از وی تعبیر خواب خویش را خواست. شاپور از قصه مهین بانو پادشاه ارمنستان و برادرزاده وی شیرین و اسب مشهورش که شبدیز نام داشت سخن بمیان آورد و بخسرو پرویز گفت ای شاهزاده جوان در آن سوی کوهسار در دامنه‌ای سرسبز در کشور ارمنستان پریروئی سیاه چشم و بلند بالا شیرین نام از دودمان شهر یاران آن سامان، زندگی می‌کند که اسبی «شبدیز» نام دارد و ماهرویان ارمنستان پیوسته بر گرد شمع فروزان وجود او پروانه‌وار می‌گردند.

خسرو را از نقل این داستان سروری فراوان در دل پدید آمد و آن چنان تاب و توانش از دست برفت که نادیده مشتاق دیدار آن پریچهر سیمین اندام و زیبارو گردید و شاپور را که صورتگری چیره دست و مردی فرزانه و چرب‌زبان بود برای ملاقات با شیرین و دست‌یافتن بر او روانه ارمنستان کرد.

شاپور ندیم خردمند خاص خسرو وقتی با درمنستان رسید نقشی از چهره جذاب و مردانه خسرو بصورتی دلپذیر و بدیع کشید و پنهانی آن تصویر را بردرختی که در اطراف شکارگاه شیرین و ندیمان و کنیزکان زیباروی وی بود بیاویخت

تا جائی که با این تمهیدات رفته رفته آتش عشق خسرو را در دل شیرین روشن کرد .

فردوسی داستان « خسرو شیرین » را در شاهنامه چنین آغاز کرده است:
 کنون داستان کهن نو کنم سخن‌های شیرین و خسرو کنم
 کهن گشته این نامه باستان ز گفتار و کردار آن داستان
 همین نامه نو کنم زین نشان کجا یادگارست از آن سرکشان
 بطوریکه از ابیات این داستان مستفاد می‌شود فردوسی این‌قصه بدیع و دلکش را با توجه بروایات کهن که سینه بسینه از اعصار باستان و روزگاران دیرین بزبان اورسپیده به‌رشته نظم کشیده است و آنگاه اشاره بروایتی در این باره می‌کند و می‌گوید :

چنین گفت داندۀ دهقان پیر	که دانش بود مرد را دستگیر
غم و شادمانی بیاید کشید	زهر تلخ و شوری بیاید چشید
جوانان دارنده با گهر	نگیرند بی آزمایش هنر
چو پرویز ناپاک بود و جوان	پدر زنده و پور چون پهلوان
ورأ در زمین دوست شیرین بدی	بر او چو روشن جهان بین بدی
پسندش نبود جز او در جهان	ز خوبان و از دختران مهان
بدآنکه که شد بر جهان شهریار	ز شیرین جدا بود یک روزگار
بگرد جهان بر بی آرام بود	که کارش همه رزم بهرام بود (۱)

فردوسی می‌گوید این داستان را دهقانی پیر و روشن ضمیر برای او روایت کرده و گفته است که پرویز در عنفوان جوانی دل بمهر شیرین می‌بندد و او را چون چشم خویش دوست می‌دارد و از بیان همه دوشیزگان و دختران دل‌آگاه و بزم-آرای زمانه تنها شیفته و شیدای شیرین دختر زیبای ارمنستانی می‌شود و در راه وصال او دامان شکیبائی از دست می‌دهد ولی پس از آنکه تکیه بر اورنگ پادشاهی می‌زند مدتی از شیرین بی‌خبر و جدا میماند و برای پیروزی در کار خویش و آرازش کشور برای قلع و قمع بهرام چوبینه دست بکار می‌شود تا اینکه روزی بزم شکار بنخجیر گاه می‌رود و پس از روزگاری دراز بیدار شیرین نائل می‌شود .

خسرو پرویز در بنخجیر گاه چشمش بیدار شیرین روشن شد و بخاصان خود دستور داد که او را بمشکو و خلوتخانه خود ببرند :
 که او را بمشکوی زردین برند سوی خانه گوهر آگین برند

پس از آنکه خسرو و شیرین یکدیگر را ملاقات می‌کنند، موبدان خسرو را شماعت می‌کنند که چرا دل درگرو عشق شیرین نهاده ولی سخنان عتاب‌آمیز موبدان در وی سودمند نمی‌افتد و سرانجام خسرو بوصول شیرین می‌رسد.

فردوسی درباره عشق پرسوز و گداز خسرو و شیرین و مجالس بزم و عشرت خسرو و پرویز ایباتی دل‌انگیز دارد و در طی آن بطور اخصصار از سرگذشت بارید و ترتیب مجالس عیش و سرور و بزم‌های عشرت و رامشگری و ساختن طاق‌دیس و عظمت ایوان مداین سخن می‌آورد.

فردوسی در این منظومه مانند سایر قسمتهای پراج شاهنامه پاره‌ای از افسانه‌ها را با حقایق تاریخی بیکدیگر در آمیخته و اثری آسمانی و جاویدانی پدید آورده که حاوی مضامینی دلپذیر است و در ضمن آن از صفات و روحیات بشری مانند عشق و ناکامی، رشک و حسد، نیکنامی و بدنامی، ناز و نیاز، کبر و سرکشی و جلوه‌های دیگر احساسات آدمی سخن می‌آورد.

فردوسی در شاهنامه خود شیرین را زنی صاحب‌جمال و وقاد معرفی می‌کند.

تعالی در غرر اخبار ملوک الفرس در باره این بانوی بزرگ چنین

می‌گوید:

« بوستان حسن و رشک ماه بود و به منتها درجه صباحت و ملاححت و تا امروز در جهان ضرب‌المثل جمال و کمال است و پس از اینک خسرو پرویز با او ازدواج کرد او را بمنزله مردمک دیده و سواد قلب میداشت زیرا با کمال حسن عقلی تمام و محبتی فوق‌العاده بشوی خود داشت ».

سرانجام زندگی شیرین چنین بود که پس از کشته شدن خسرو پرویز

بدست پسرش شیرویه شیرین کسی نزد شیرویه فرستاد و باو گفت: اکنون آرزوی

من اینست که پس از مرگ خسرو بیدار او بشتابم.

فرستاد شیرین بشیروی کس که اکنون یکی آرزو ماند و پس

گشایم در دخمه شاه باز بدیدار او آمدستم نیاز

چنین گفت شیروی کاری رواست که بر تو چنین آرزوها رواست

نگهبان در دخمه را باز کرد زن پارسا مویه آغاز کرد

فردوسی شیرین را زنی پارسا میدانند زیرا وی در سراسر زندگانی خود

جز بخسرو بمردی دیگر دل نیست و بالاخر هم در کنار تابوت خسرو زهر کشنده‌ای

خورد و جان را در راه عشق خسرو نثار کرد.

بشد چهر بر چهر خسرو نهاد گذشته سخن‌ها همی کرد یاد

همانگاه زهر هلاهل بخورد ز شیرین روانش بر آورد گرد

نشسته بر شاه پوشیده روی
 به دیوار پشتش نهاده بمرد
 بشن در یکی جامه کافور بوی
 بمرد و ز گیتی ستایش ببرد
 شیرین زنی وفادار بود که در هنگام شادی و اندوه همه وقت یار و غمگسار
 خسرو بود چنانکه پس از کشته شدن خسرو پرویز شیرویه فرزند وی که از سالها
 دل درگرو عشق شیرین داشت باو پیغام داد که اکنون خسرو پرویز کشته شده و
 شمع زندگانش فرو رده روز کار خویش را بیهوده تباہ مساز: «کنون جفت من
 باش تا بر خوری»

شیرین از این سخن بسیار خشمگین شد و پس از آنکه خسرو را در تابوتی
 قراردادند با دشنه سینه خود را درید و وفاداری خود را در او پسین دم حیات نسبت
 به خسرو پرویز به ثبوت رسانید .

فردوسی درباره پایان زندگی شیرین و افسوس خوردن وی بر مرگ
 خسرو، شیرویه را مخاطب قراردادده از زبان شیرین چنین می گوید :

چنین گفت شیرین به آزادگان که بودند در گلشن شادگان
 که از من چه دیدی شما از بدی؟ ز تازی و کژی و ناپخردی
 به سی سال بانوی ایران بدم به هر کار پشت دلیران بدم
 بدانکه که من جفت خسرو شدم بهوشیدگی در جهسان نوشدم
 شیرین پس از مرگ خسرو همچنان درباره عفت و تقوای خود سخن
 میراند و میگفت روی مرا هنوز کسی جز خسرو ندیده و رخساره بنام محرم
 ننموده ام .

مرا از هنر موی بد در نهان که آن را ندیدی کس اندر جهان
 بگفت این و بکشاد چادر زروی همه روی ماه و همه مشک موی
 پس از آنکه شیرین روی زیبای خود را بشیرویه نمود شیرویه سخت
 شیفته جمال دلارای شیرین شد و دل باو بست .

فردوسی در این باره میگوید :

چو شیروی رخسار شیرین بدید روانش نهانی ز تن بر پرید
 چنان خیره ماند اندر آن چهره اوای که شد دلش آکنده از مهر اوای
 و را گفت جز تو نباید کسم چو تو جفت یایم از ایران بسم
 بشرحی که فردوسی گوید سرانجام شیرین حاضر بهمسری شیرویه
 نشد و خود را با زهر هلاهل هلاک کرد و جان شیرین از روانش بیرون شد (۱)
 (مانده دارد)